

ریشه‌های گسترش اسلام و شیّع در ایران (۲)

عبدالهادی احمدی
گروه تاریخ اسلام

فتوحات و سیاستهای نخستین حاکمان عرب

در شماره قبل گفتیم که عوامل راهیابی اسلام به سرزمین ایران، یکسره در پیروزی نظامی اعراب بر سپاه ایران خلاصه نمی‌شود. چرا که پیروزی نظامی همیشه تسخیر فکر و فرهنگ ملت مغلوب را به دنبال نداشته است و نفوذ در عقیده و قلب ملتها نیازمند ابزار و زمینه‌هایی دیگر است.

زمینه راهیابی اندیشه اسلامی در قلب و روح ایرانیان، نخست در گذشته تاریخ، فرهنگ و نظام سیاسی اجتماعی آنان و سپس در نوع پیام و محتوای عالی تعالیم اسلامی نهفته بوده است.

ستم، بی‌عدالتی و بی‌کفایتی طبقه حاکم و پوسیدگی نظام اجتماعی و حاکمیت سیاسی حاکمان ایرانی - قبل از اسلام - از یک سو و روح عدالت طلبانه اندیشه و پیام دین اسلام از سوی دیگر، چون آبی گوارا بود که به کام تشنه‌ای رسیده و او را سیراب ساخته باشد.

اما در این مقال برآنیم تا از زاویه‌ای دیگر به روایتهای تاریخ بنگریم؛ وقتی سخن از استقبال ایرانیان از اسلام به میان می‌آوریم ممکن است گمان رود که ایرانیان، اسلام و ایمان

خویش را مرهون حکومت‌های عربند! در حالی که به گواهی تاریخ بسیاری از این حکومتگران نه تنها به عدل اسلامی آن‌گونه که باید پایبند نبودند بلکه با نوع عملکرد خویش از جاذبه‌های راستین اسلام کاستند و اسلام را در نظر بسیاری از مردم چون پوستینی وارونه جلوه دادند.

ما به دو جهت به تبیین عملکرد نخستین حاکمان عرب در سرزمینهای فتح شده می‌پردازیم.

۱- تصور نشود که پیشرفت و گسترش روح اسلام، از عملکرد خالصانه و عادلانۀ حاکمان عرب ناشی شده است!

۲- آنان که تاریخ را خوانده و بدرفتاری برخی فرمانروایان عرب را با ملت‌های مغلوب دیده‌اند ما را متهم به نادیده گرفتن آن فجایع نکنند.

آری اسلام به دلیل پاکی و داشتن منطق انسانی - الهی خود در قلب‌ها جای گرفت و حکومت‌های عرب نه تنها در جلب قلوب نکوشیدند بلکه دافعۀ بسیار ایجاد کردند! و شگفتا که چگونه با وجود آن همه حجاب‌هایی که این زمامداران در برابر چهرۀ اسلام و قرآن افکندند، باز این نور، سیمای خویش را به ملت‌ها نمایاند و در قلب آنان جای گرفت! و از پس آن می‌توان نتیجه گرفت که اگر حاکمان و فرمانروایانی که به اسم اسلام بر سرزمینهای مسلمانان حکومت می‌کردند، صالح و آگاه و متعهد به ارزش‌های اسلامی بودند، اسلام نفوذ بسیار بیشتری می‌یافت.

لازم به یادآوری است که اگر ما عنوان فرعی این مقاله را «فتوحات و سیاست‌های نخستین حاکمان عرب» قرار دادیم و نه «حاکمان مسلمان» یا «حاکمان اسلامی» دقیقاً به خاطر نتیجه‌ای است که برآینم تا در پایان این مقال به دست دهیم و آن این که حکومت‌ها و فرمانروایان یاد شده بارها از قلمرو تعالیم دین تجاوز کردند و شرط مسلمانی به جا نیاوردند، حرمت‌ها را شکستند. بسیاری از ایشان به خراج‌ها و غنائم می‌اندیشیدند و نه ترویج روح توحید و معارف حیات‌بخش اسلام!

قبل از ورود به اصل موضوع یادآوری این نکته ضرور می‌نماید که مطالب و مستندات ما در این تحقیق از منابع معتبر تاریخی است که همه مسلمانان برای بازشناسی تاریخ و شخصیت‌های تاریخی خود ناگزیر از مراجعه به آنها هستند. بنابراین اگر بخش‌هایی از مطالب

این نوشته با سلیقه و ذوق برخی هماهنگ نیامد، به بدگمانی و اتهام روی نیاورند چرا که ما آینده‌دار تاریخیم، تاریخی که به دلایل مختلف بیشترین راویان آن مدافع خلفای صدر اسلام بوده و عنادی با اندیشه اهل سنت یا حاکمان عرب نداشته‌اند تا بخواهند در نقل واقعیت‌های تاریخی، علیه خلفا قلم زنند و یا به تحریف روی آورند. آنچه ما آورده‌ایم، داوری تاریخ است و تحلیل آنها با اهل تحقیق و انصاف می‌باشد.

رویارویی ایرانیان با اعراب مسلمان در روزگار خلیفه اول

۱- مثنی بن حارثه

رویارویی ایرانیان با اعراب مسلمان در دوره خلافت ابوبکر نخست با حملات مثنی بن حارثه شیبانی از قبیله بکرین وائل آغاز گردید.^۱ وی در سال نهم و یا دهم هجری به اتفاق سران قبیله بکرین وائل به حضور پیغمبر اسلام شرفیاب شده و اسلام آورد از آنجا که منابع رجالی و حدیثی از او روایتی ندارند و به جمله «لَهُ صَحْبَةٌ» اکتفا کرده‌اند،^۲ نشان می‌دهد که وی پس از مسلمان شدن در شهر مدینه نمانده و به سرزمین خود بازگشته است. با عنایت به آن که این قبیله در واپسین سالهای زندگی پیامبر مسلمان شده بودند و فرصت کافی برای دریافت پیامهای اسلام نداشتند و پس از مسلمان شدن نیز، جز رؤسای قبایل که خدمت پیامبر شرفیاب شدند و آداب اسلام را آموختند کسی به عنوان مبلغ از مدینه به سوی قبیله مزبور اعزام نشد، به نظر می‌رسد که جنگجویان این قبیله که نخستین رویاروییهای اعراب مسلمان با ایرانیان به نام آنها ثبت شده است شناخت کافی نسبت به اسلام نداشتند. از سوی دیگر حملات آنها به مرزهای ایران بدون اطلاع ابوبکر انجام می‌شده است^۳ که نشان می‌دهد خمس غنائم بدست آمده نیز به مدینه فرستاده نمی‌شده است. با وجود این شاهدی مبنی بر ارتداد بنی شیبان در دست نیست. هر چند برخی تحقیقات متأخر، بنی شیبان و مثنی بن حارثه را در زمره مرتدان ذکر کرده است^۴ به هر حال مثنی بن حارثه یک سال پیش از اعزام خالد بن ولید به سواد عراق از جانب ابوبکر به عنوان فرمانده قبیله منصوب و مأمور جنگ با ایرانیان شده بود.^۵ با این همه اگر قبیله بنی شیبان مرتد می‌بودند نمی‌بایست به فرمان ابوبکر به کارگمارده شوند و در سپاه مسلمین جای گیرند.^۶ در حالی که خالد بن ولید

با همکاری مثنی بن حارثه کناره‌های غربی فرات تا مرزهای شام را فتح کرد.^۷

با اعزام خالد بن ولید جنگها چهره دیگری به خود گرفتند و سرزمینها به نام اسلام فتح گردید و این امر به جنگهای پراکنده و عمدتاً غارتگرانه بنی‌شیبان پایان داد اما مثنی بن حارثه به عنوان یکی از فرماندهان ارشد سپاه خالد بن ولید باقی ماند و پس از مأمور شدن خالد به سرزمین شام، بنا به فرمان ابوبکر جانشین وی در عراق گردید.^۸ وی پس از چند جنگ با ایرانیان و تهدید شدن جدی نیروهایش عازم مدینه شد تا بتواند اجازه شرکت قبایلی را که سابقه ارتداد داشتند، از خلیفه به دست آورد.^۹ اما ورود وی با مرگ ابوبکر همزمان شد و خلیفه دوم ابوعبیده ثقفی را در رأس سپاهی منصوب و همراه مثنی عازم سواد عراق کرد. این سپاه پس از چند جنگ پیروزمندانه در جنگ جسر (پل) شکست سختی خورد و فرمانده آن جان خود را از دست داد.^{۱۰} پس از شهادت ابوعبیده ثقفی، مثنی بن حارثه دوباره فرمانده سپاه شد. پس از شکست مسلمین در جنگ (یوم الجسر) به هدف خود رسید و خلیفه دوم قبایلی را که سابقه ارتداد داشتند یکی پس از دیگری برای یاری مثنی بن حارثه به سواد عراق فرستاد.^{۱۱} این امر به طور قطع تأثیرهایی منفی بر دیگر اعراب مسلمان در سرزمینهای فتح شده داشته است.^{۱۲} و نخستین اثر سوء آن در منطقه صفین چهره نمود، در این جنگ سربازان مثنی بن حارثه گروهی از اسیران قبایل «نمر» و «تغلب» را به آب انداختند و در برابر ناله‌ها و درخواست کمک آنان فریاد می‌زدند این غرق شدن به تلافی به آتش کشیدن است، که منظور آنان به آتش افکنده شدن گروهی از قبیله بکر بن وائل توسط سربازان قبیله نمر و تغلب در جریان یکی از جنگهای دوره جاهلیت بود. اگر چه خبر این ماجرا به خلیفه رسید و افرادی برای توضیح به مدینه فرا خوانده شدند، اما شهادت به دروغ دادند و حادثه غرق کردن اسیران را تکذیب کردند.^{۱۳}

خالد بن ولید و نقش وی در فتوحات

خالد بن ولید شخصیت دیگری است که در دوره خلافت ابوبکر نقش ویژه‌ای برعهده گرفت. او اهل رده را سرکوب و کناره‌های غربی فرات تا مرزهای شام را فتح کرد و در شام به عنوان فرمانده سپاه اسلام، رومیان را شکست داد.^{۱۴} وی از نظر مسلمانان شخصیتی قابل تأمل بود. زمانی پس از فتح مکه، پیامبر او را با گروهی به اطراف مکه فرستاد تا مردم را به

اسلام دعوت کند. وی پس از این که به مردم «جذیمه» رسید آنها را امان داد و از آنها خواست تا سلاحها را به زمین بگذارند. چون مردم سلاح به زمین گذاشتند، دستور داد تا همه را ببندند و سپس به قتل رسانند. چون این خبر به پیامبر رسید، دستهایش را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا گواه باش که من از آنچه خالد بن ولید انجام داده است بیزارم.^{۱۵}

جنايات جنگی خالد بن ولید در جنگ با مرتدان نیز آشکار بود وی پس از سرکوب قبایل فزاره و غطفان و اُسد و طُیّ به طرف «بُطاح» که محل زندگی بنی یربوع و مالک بن نویره بود حرکت کرد وی در آن جا سخت فریفته همسر مالک بن نویره شد پس مالک را متهم به ارتداد کرد و به قتل رسانید و با همسرش ازدواج کرد.^{۱۶} این حادثه سبب اعتراض صحابه شد اما ابوبکر اعتنایی نکرد و تنها به پرداخت دیه مقتول از بیت المال و بازستاندن همسر مالک از خالد بن ولید اکتفا کرد.^{۱۷} عملیات جنگی خالد در سواد عراق نیز خالی از قساوت و بی رحمی نبود وی در جنگ «ألیس» سوگند خورده بود که از خون اسیران رود جاری کند و در این راه اسیران بسیاری را گردن زد^{۱۸} و در «عین التمر» و «دومة الجندل» نیز اسیران بسیاری را به قتل رسانید^{۱۹} و پس از فتوحات خونینی که تا مرزهای شام ادامه یافت مخفیانه و بدون اطلاع کسی با گروهی از یارانش به قصد انجام حج راهی مکه گردید. چون ابوبکر از این ماجرا اطلاع یافت او را سرزنش کرد و با سعایت عمر مأمور فتوحات شام و یاری رساندن به ابوعبیده جراح شد. او که سخت فریفته طلا و نقره و جو و گندم سواد عراق شده بود، مأموریت تازه را با نگرانی پذیرفت و آن را برای خود تنبیه می دانست.^{۲۰} جنگهای وی در سرزمین شام نیز با پیروزیهایی همراه بود و پس از پیروزی در جنگ اجنادین از سر خودستایی به ابوبکر فتحنامه ای نوشت و در آن خود را «سیف الله» خواند که این حرکت نیز مورد اعتراض برخی از صحابه قرار گرفت.^{۲۱} در کنار همه این مسایل، خالد بن ولید در جریان سرکوب اهل رده و فتوحات سواد عراق و نیز در شام به غنایم فراوانی دست یافت که بدون اطلاع خلیفه به مصرف می رساند و تنها مازاد آن را به مدینه می فرستاد.^{۲۲} عمر از اعمال خالد به خشم آمد و پس از رسیدن به خلافت وی را به جرم کشتن مالک بن نویره و کارهای ناشایست وی در این رابطه^{۲۳} و سوء استفاده های مالی^{۲۴}، او را از فرماندهی سپاه شام عزل کرد و نیمی از دارائیش را به نفع بیت المال مصادره نمود.^{۲۵}

فتوحات در روزگار دّومین خلیفه

شکست سپاهیان اعزامی مدینه به فرماندهی ابو عبیده ثقفی و رشد گرایشهای جاهلی در سپاه مثنی بن حارثه و فشار روزافزون سپاهیان ساسانی که بیشتر مناطق فتح شده را بازپس گرفته بودند،^{۲۶} خلیفه را بر آن داشت تا فتوحات را به صورت جدّی تری دنبال کند. از این رو صحابه پیامبر^{۲۷} و قبایل عرب و از آن جمله مرتدان پیشین را یکی پس از دیگری روانه عراق کرد^{۲۸} و برای جلوگیری از انحرافات احتمالی یکی از یاران پیامبر سعد بن وقاص را به فرماندهی آنان گماشت^{۲۹} و دستور داد افراد دارای سابقه ارتداد به فرماندهی برگزیده نشوند.^{۳۰} اگر چه این تمهیدات ضرور می نمود اما مرتدان پیشین هنوز اسلام را به شایستگی در نیافته بودند. از این رو در جنگها بیشتر با انگیزه منافع و یا حمیت عربی شرکت می کردند^{۳۱} و نیز اعراب ساکن بین النهرین بیشتر به خاطر حمیت عربی به صفوف مسلمانان پیوستند.^{۳۲} اگر چه این مسایل همه سپاه مسلمین و نیروهای جنگجو را در بر نمی گرفت و یاران پیامبر و تابعین با در دست داشتن مناصب فرماندهی، با هوشیاری کامل بر امور نظارت داشتند،^{۳۳} با این همه ورود نیروهایی با انگیزه های مختلف به جنگ، بطور قطع تأثیرهای منفی خود را در بروز جنگها و خونریزیهای بیجا و در روحیه سپاهیان مسلمان و ایرانیان تازه مسلمان و یا اسیران ایرانی به جا می گذاشته است تا جایی که خلیفه دّوم ناگزیر شد عبدالله بن مسعود یکی از یاران پیامبر را مأمور آموزشهای دینی عقیدتی مردم کوفه کند.^{۳۴}

تبعیض میان عرب و غیرعرب در دستگاه خلافت

رشد عرب گرایی در صفوف تازه مسلمانان با اندیشه عرب گرایی خلیفه دّوم همسویی یافت و تقویت شد. اگر چه نمی توان همسویی این تازه مسلمانان با خط مشی خلیفه را حرکتی سازمان یافته تلقی کرد.

به هر حال، خلیفه دّوم تمام برده های عرب را که پیش از اسلام و یا بعد از اسلام به بردگی رفته بودند، آزاد اعلام کرد و فدیة آنها را پرداخت و دلیل آن را چنین بیان کرد:

«اکنون که خداوند امکانات شما را گسترانیده و سرزمین عجم را به رویتان گشوده است، چه بسیار زشت است که عربی مالک عرب دیگر باشد.»^{۳۵}

اما دیدگاه خلیفه دوم نسبت به ایرانیان، دیگر بود؛ همان دیدگاهی که بعدها مبنای روابط اعراب و ایرانیان قرار گرفت. بینش وی درباره ایرانیان چیزی نبود که پس از رسیدن به خلافت و یا شکست ساسانیان و فتوحات سریع اعراب مسلمان به وجود آمده باشد، بلکه ریشه در دوره‌های قبل داشت. او پیش از خلافت و در زمان حیات پیامبر نیز با همین تعصب عربی به ایرانیان می‌نگریست و نمونه‌اش برخورد وی با سلمان فارسی است که در کتابهای تاریخی نقل شده است:

روزی سلمان فارسی به مجلس پیامبر ﷺ وارد شد، مردم به اعتبار موقعیت او نزد پیامبر و کهنوت و شخصیت در خور ستایشش، او را احترام کردند و بزرگ داشتند و در صدر مجلس نشاندند، پس از چندی عمر بن الخطاب وارد شد و به سلمان نگاه کرد و گفت: این مرد عجمی کیست که در صدر مجلس میان اعراب نشسته است [پیامبر از این برخورد نگران شد] و بر فراز منبر جای گرفت و فرمود: مردم از دوره [حضرت] آدم تا به امروز همانند دندانه‌های شانه بوده‌اند، هیچ عربی بر عجم و هیچ سرخی بر سیاه برتری ندارد مگر به تقوی. سلمان دریای بیکران و گنجی بی‌پایان است، سلمان از ما اهل بیت است. او چشمه بی‌پایان دلایل محکم است که خرد ارزانی می‌دارد.^{۳۶}

این دیدگاه عمر در دوره خلافتش نیز جاری بود و پس از فتوحات گسترده مسلمانان در ایران نمود بیشتری یافت، او پس از جنگ قادسیه و تصرف مداین هنگامی که متوجه شد سربازان عرب با زنان ایرانی ازدواج می‌کنند طی فرمانی این ازدواجها را منع کرد^{۳۷} و بر همین مبنا «حذیفه بن یمان» را مجبور کرد تا همسر ایرانی خود را طلاق دهد. او به حذیفه که در تیسفون زندگی می‌کرد، چنین نوشت: «اگر مردان عرب با زنان ایرانی ازدواج کنند دیگر توجهی به زنان عرب نخواهند داشت».^{۳۸}

اما بعدها این حکم لغو گردید و فرمان دیگری جای آن را گرفت که به مردان عرب اجازه می‌داد با زنان ایرانی ازدواج کنند، اما مردان ایرانی و مسلمان حق ازدواج با زنان عرب را نداشتند.^{۳۹}

علاوه بر این وی در دوره خلافت خویش با شدت با زبان فارسی مبارزه می‌کرد^{۴۰} و با ایرانیان رابطه خوبی نداشت و از آنها دوری می‌کرد^{۴۱} و در ابتدا ایرانیان حتی حق سکونت در شهر مدینه را نداشتند.^{۴۲} اما از آنجا که خلیفه نمی‌توانست در برابر فشار دیگر اصحاب

مقاومت کند، ایرانیانی به صورت برده و تعداد انگشت‌شماری از آزادگان به این شهر راه یافتند^{۴۳} او همچنین در طی زمامداری خویش حکم شگفت‌انگیزی صادر کرد که هیچ یک از یاران پیامبر با آن موافق نبودند و آن چنین است: «اگر کسی از شما [اعراب] بدهکار باشد و چیزی نداشت که با آن بتواند بدهی خود را پردازد و همسایه‌ای از اهل سواد^{۴۴} داشت می‌تواند همسایه‌اش را در معرض فروش گذارد و بدهی خود را پردازد^{۴۵}».

و پس از تصرف تیسفون نیز در نظر داشت تمام سرزمین سواد و ساکنان آن را که نزدیک به صدهزار کشاورز می‌شد، میان سربازان تقسیم کند که با اقدام بموقع دیگر یاران پیامبر از این عمل جلوگیری گردید.^{۴۶} با این همه، عمر اصراری نداشت که اعراب با پوشش توده ایرانی ظاهر نشود و یا ایرانیان از پوشش اعراب استفاده نکنند، او تنها بر این نکته تأکید داشت که اعراب از پوشش اشراف ایرانی مانند حریر... استفاده نکنند.^{۴۷}

سیاست‌های اقتصادی خلیفه دوم نسبت به موالی^{۴۸}

پس از شکست ساسانیان در قادسیه و تصرف تیسفون توسط مسلمین غنایم خیره‌کننده‌ای نصیب مسلمانان گردید. با سرازیر شدن این غنایم به مدینه موضوع تأسیس دیوان و نحوه تقسیم آن در میان مسلمانان مطرح شد.^{۴۹} سرانجام دیوان تأسیس گردید اما خلیفه جامعه مسلمین را بر مبنای پیشینه هر فرد و یا گروه در پذیرش اسلام به طبقاتی چند درآورد که سهم اولین طبقه پنج هزار هزار درهم بود و آخرین طبقه یعنی موالی از دویست و پنجاه درهم تجاوز نمی‌کرد.^{۵۰} او حتی در نظر داشت میان زنان پیامبر تبعیض روا دارد که با اعتراض آنان مواجه گردید. با این همه دو هزار درهم به عایشه اضافه پرداخت کرد.^{۵۱} طبقاتی شدن بیت‌المال در تمام دوره زمامداری خلیفه ادامه یافت اما سرانجام وی در واپسین سال حکومت خویش به این اشتباه پی برد و دلیل طبقاتی کردن بیت‌المال را این گونه بیان داشت. اگر برخی را بر دیگران ترجیح دادم تنها به خاطر دلجویی از آنان بود. چنانچه امسال زنده بمانم میان مردم تساوی برقرار خواهم کرد، سرخ را بر سیاه و عرب را بر عجم برتری نخواهم داد.^{۵۲}

اما مرگ به وی مهلت نداد و اظهار ندامت او منجر به برچیده شدن این شیوه نشد، شیوه‌ای که پایه‌های اشرافیت جاهلی را تحکیم بخشید و آثار شوم آن نخست در انتخاب

خلیفه سوم و شیوه حکومتش آشکار گردید و این مسائل در زمزمه نارضایتی از حکومت عثمان که از سال سیام هجرت آغاز گردید نقش مهمی ایفا کرد^{۵۳} و جامعه مسلمانان را در دوره خلافت امام علی علیه السلام به جنگ داخلی کشانید. این تبعیض در بیت المال بدبختانه به صورت سنتی درآمد که دست کم تا نیمه اول قرن سوم دوام یافت.^{۵۴}

سیاستهای تبعیض گرایانه با تکیه بر تعصب عربی و همراه با بدبینی نسبت به موالیان در جای دیگر نیز چهره نمود. خلیفه هنگامی که متوجه شد اکثر بازارها و تجارت در دست موالیان است بشدت نگران شد و طی سخنانی به قریش هشدار داد و گفت: «ای مردم قریش موالی در تجارت از شما پیشی نگیرد که مردان شما به مردان آنها و زنان شما به زنان آنها نیازمند خواهند شد».^{۵۵}

و در جای دیگر به جمعی از اعراب می گوید: «گمان می رود که آنچه را در دست دارند نیازمند آن شوید و آنها از شما دریغ ورزند».^{۵۶}

و یا در جای دیگر با لحن شدیدتری می گوید: «به خدا سوگند اگر رهایشان کنید، مردان شما به مردان آنها و زنان شما به زنان آنها نیازمند شوند».^{۵۷}

در پی همین سخنان بود که یکی از کارگزارانش در شهر مدینه با ایراد ضرب و جرح موالیان را از بازار راند.^{۵۸} اگر چه این رفتار توأم با بدبینی می تواند ناشی از تعصب عربی تلقی شود اما از آنجا که اشراف قریش تاجرپیشه بودند و خلیفه دوم نیز در دوره خلافت خویش به تجارت می پرداخت.^{۵۹} رشد اقتصادی موالیان را به زیان اعراب می دید و با مطرح کردن این مسایل زمینه مناسبی برای درهم کوبیدن قدرت اقتصادی آنان فراهم کرد تا از این طریق بتواند مانع رکود احتمالی تجارت اعراب شود.

سیاستهای خلیفه دوم نسبت به ایران

پس از لشکرکشی خالد بن ولید به سواد مناطقی که با مسلمانان صلح می کردند، قراردادی میان آنها و مسلمانان تنظیم می شد که مبنای روابط ایرانیان با اعراب قرار گرفت این قراردادها تا تصرف تیسفون بر محورهای پذیرش اسلام و یا جزیه دادن و خیانت نکردن و حفظ حرمت مسلمانان استوار بود.^{۶۰} اما مجری قراردادها از جانب ایرانیان فرماندارانی بودند که دهقان نامیده می شدند و در زمان ساسانیان نیز همین عنوان را داشتند. آنها از

جانب مسلمین ابقا شدند و عهده‌دار جمع‌آوری جزیه و خراج و آبادانی شهر بودند.^{۶۱} از آنجا که مسلمین در امور داخلی شهرها هیچ‌گونه نظارتی نداشتند و تنها مضمون قراردادها که بیشتر منافع فاتحان را مدّ نظر داشت، لازم الاجرا می‌دانستند، دهقانان از اختیارات وسیعی برخوردار بودند و نظام پوسیده و ناعادلانه‌ای که پیش از آن نیز معمول بود به قوّت خود باقی ماند و دوباره مردم ملزم به پرداخت همان مالیاتهایی شدند که در زمان ساسانیان پرداخت می‌کردند.^{۶۲} و در عین حال مسلمین هیچ سیاستی در جهت رهایی طبقات ستم‌دیده پیش‌بینی نکرده بودند و چنانچه کسانی به اسلام می‌گرویدند، مورد ستم برخی دهقانان قرار می‌گرفتند و مجبور به پرداخت جزیه و خراج سنگینتری می‌شدند و در برابر آنان از میزان خراج هم‌کیشان خود می‌کاستند.^{۶۳} این عمل بر نفوذ اسلام در میان ایران بشدّت لطمه وارد می‌کرد و این امر در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی به اوج رسید. ولی برای جلوگیری از کاهش بیت‌المال، مسلمان شدن ایرانیان را نمی‌پذیرفت و آنها را به محل سکونت قبلی‌شان برمی‌گرداند.^{۶۴}

به هر حال، دهقانان نزد خلیفه دوم از محبوبیت خاصی برخوردار بودند و خلیفه همان‌گونه که سعی در خشنودکردن اشرافیت عربی داشت و این سیاست که در تقسیم بیت‌المال میان مسلمین کاملاً آشکار بود، نسبت به اشرافیت ایرانی نیز به اجرا در آمد. او به دهقانان ایرانی در صورتی که مسلمان می‌شدند مبلغ دوهزار درهم به عنوان مقرری از بیت‌المال پرداخت می‌کرد، در حالی که حتی یک جنگجوی عرب مسلمان بیش از سیصددرهم سهم نداشت.^{۶۵} اما قراردادها پس از تصرّف تیسفون چهره دیگری به خود گرفت نخست این که فرماندهان بنا به موقعیت و سلیقه عمل کردند و دیگر این که مبلغ وجه‌المصالحه‌ها و میزان تعهدات مردم با توجه به گستردگی بیشتر، متفاوت بود.^{۶۶} با وجود این، وجه مشترک این قراردادها افزایش تعهدات کشاورزان بود. کشاورزان در این قراردادها مسؤول تعمیر جاده‌ها، پلها، بازارها و اصلاح زمین بودند.^{۶۷} و هزینه آن به احتمال قوی از آنجا که در حفر قنوات و یا رودخانه‌ها از مردم گرفته می‌شد،^{۶۸} در این موارد هزینه‌ها نیز به دوش مردم بوده است. آنها نیز نسل اندر نسل موظف بودند از فاتحانی که از منطقه سکونت آنان عبور می‌کردند، بین یک تا سه شبانه‌روز رایگان پذیرایی کنند. و راهنمایی آنها را برعهده گیرند.^{۶۹} علاوه بر این قراردادهایی نیز منعقد شده بود که هیچ‌گونه قید زمانی نداشت و سپاهیان تا هر

زمانی که ماندگار می شدند، باید پذیرایی می گردیدند.^{۷۰} اگر چه پذیرایی رایگان در خلافت حضرت علی علیه السلام لغو گردید^{۷۱} اما بعید به نظر می رسد که پس از شهادت آن حضرت و پس از خلافت امام حسن علیه السلام دوباره مرسوم نشده باشد. علاوه بر این تعهدات رسمی، هدایای نوروز و مهرگان بود که حضرت در دوره خلافت خویش آن را به عنوان مالیات سرانه آن منطقه پذیرفت^{۷۲} که خود نشان می دهد که بار مالی این گونه هدایا به دوش کشاورزان بوده است. تقدیم هدایا و استقبال و تأمین علوفه و مواد غذایی سپاهانی که از کنار شهر و آبادی می گذشتند نیز از تعهدات غیررسمی بود که حضرت علی علیه السلام آن را در دوره خلافت خویش لغو فرمود.^{۷۳}

از آن جا که عمده فتوحات ایران در دوره خلیفه دوم صورت پذیرفت، سیاستگذاری آن نیز در خلافت وی نیز انجام گرفت این سیاستها با توجه به سرعت غلبه مسلمین و وسعت سرزمینهای فتح شده میان خواست اسلام و عمل مسلمین اختلاف پدید آورد^{۷۴} و با سیاستهای گاه متعصبانه خلیفه نسبت به ایرانیان درهم آمیخت که سرانجام در اواخر زمامداری عمر منجر به ناآرامیهای در سرزمین ایران گردید و در سراسر دوره خلافت عثمان و امام علی علیه السلام تا زمان معاویه ادامه یافت.^{۷۵} تأثیر این سیاستها در شهر مدینه بویژه سختگیریهای او نسبت به ایرانیان در این شهر ترور او را در پی آورد. ترور خلیفه به وسیله فیروز، برده ایرانی مشهور به ابولؤلؤ^{۷۶} انجام گرفت. او که از بی توجهی عمر نسبت به خود بشدت ناراضی بود^{۷۷} در سال ۲۳ هجری با ضربات خنجر عمر را از پای درآورد و خود نیز خودکشی کرد.^{۷۸}

قتل عمر روابط ایرانیان و اعراب را بشدت تحت تأثیر قرار داد و به طور قطع پیامدهای ناگواری برای ایرانیان در برداشته است زیرا عبیدالله بن عمر پس از فوت پدرش، و بنا به تحریک عبدالرحمن بن ابی بکر و حفصه^{۷۹} (دختر عمر و همسر پیامبر) هرزان - که اسلام اختیار کرده بود - و مردی از نصارا به نام «جفینه» و دختر خردسال فیروز به نام «اسلام» را به خونخواهی پدر به قتل رسانید^{۸۰} و پس از آن نیز سوگند خورد که هر جا ایرانی بیابد، از دم تیغ بگذراند.^{۸۱} اما با سابقه ترین افراد گروه مهاجر نزد او آمدند و او را تهدید کردند و از این تصمیم بازداشتند.^{۸۲} وی پس از خلع سلاح توسط سعد بن ابی وقاص دستگیر و بازداشت شد تا موضوع خلافت مشخص گردد.^{۸۳} سرانجام عثمان بن عفان از جانب شورای انتصابی عمر

انتخاب گردید و نخستین موضوعی که باید به آن می‌پرداخت محاکمه و قصاص عبیدالله بن عمر بود. او که پیش از خلافت نسبت به قصاص عبیدالله سخت اصرار می‌ورزید،^{۸۴} پس از تصدی خلافت تغییر رویه داد زیرا نمی‌خواست رابطه خود را با خانواده خلیفه سابق به خطر اندازد از سوی دیگر اکثریت قریب به اتفاق توده عوام مدینه به غیر از مهاجر و انصار از عبیدالله حمایت می‌کردند.^{۸۵} برخی اشراف قریش مانند عمرو بن العاص - مشاور خلیفه - نیز با این استدلال که روا نیست پس از کشته شدن خلیفه دوم فرزندش نیز کشته شود، مانع این کار شدند^{۸۶} و این در حالی بود که مهاجر و انصار به اتفاق خواستار قصاص بودند.^{۸۷} سرانجام عثمان طی سخنانی اعلام کرد که من صاحب خون هرمان هستم و آن را به خدا و عمر بخشیدم...^{۸۸} مقداد بن عمرو در همان مجلس پیا خاست و گفت: «هرمان بنده آزاده شده خدا و پیامبرش بود و تو نمی‌توانی آنچه از آن خدا و پیامبرش می‌باشد، ببخشی».^{۸۹}

اما عثمان به این اعتراضها توجهی نکرد و برای دور نگه داشتن عبیدالله بن عمر از انظار عمومی او را به «کویفه بن عمر» در سواد عراق فرستاد^{۹۰} و زیاد بن لبید بیاضی انصاری را که اشعاری در نکوهش عبیدالله بن عمر و سپس اعتراض به سیاست عثمان سروده بود نیز از مدینه تبعید کرد.^{۹۱}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

موقعیت موالی در خلافت عثمان

عثمان بن عفان پس از زمامداری در نخستین فرمان خود به مرزداران، بر پیروی از سیاستهای سلف خویش تأکید کرد^{۹۲} از این رو موقعیت ایرانیان در این مناطق تغییری نیافت. با این همه در وضعیت موالی و یا بردگان ایرانی ساکن شهرهای عربی تغییرات محسوسی ایجاد شد. نخست این که آن تعصبی که از جانب عمر نسبت به عربها دنبال می‌شد، کاهش یافت و دیگر این که احتمالاً از سال ۳۰ هجری به بعد تساوی در پرداختهای بیت‌المال برقرار گردید^{۹۳} تا جایی که پرداخت دو هزار درهم اضافی به عایشه، قطع شد.^{۹۴} اما والیان عثمان که عمدتاً از منسوبان وی بودند مطابق سلیقه شخصی عمل می‌کردند. به عنوان مثال ولید بن عقبه ۲۵ هـ - ۳۰ هـ والی کوفه این تساوی را رعایت نمود و پس از عزلش که بر اثر شراب‌خواری بود و انتصاب سعید بن العاص ۳۰ هـ - ۳۵ هـ کنیزان بچه‌دار (ام و ولدها) در لباس عزا شعری به این مضمون می‌خواندند.

ای وای که ولید عزل گردید.
و سعید گرسنگی دهنده آمد.
پیمانه را کم می‌کند و نمی‌افزاید.
کنیزان و غلامان گرسنه مانده‌اند.^{۹۵}

سعید بن العاص که تا پایان خلافت عثمان والی کوفه بود، عراق را بوستان قریش می‌دانست از این رو از اموال عمومی به نفع شخصی استفاده کرد و حتی سهم اعراب را از بیت‌المال کاهش داد.^{۹۶} او در دوران حکومت خویش به قومس و طبرستان هجوم برد و در شهر جرجان پس از امان دادن مردم، دست به قتل عام مردم شهر زد.^{۹۷} اما پس از مراجعت وی و کاهش نیرو و احتمالاً به خاطر خشونت‌ها و قتل عام، مردم طبرستان کافر شدند و راه قومس به خراسان را ناامن کردند به گونه‌ای که کسی جرأت رفت و آمد از این مسیر را نداشت تا این که قتیبه بن مسلم باهلی امنیت این مناطق را تأمین کرد.^{۹۸} و علاوه بر طبرستان و قومس، مناطق خراسان و فارس نیز در نیمه دوم دوره خلافت عثمان ناآرام بود.^{۹۹}

استبداد و فساد مالی در زمان عثمان و به کار گماردن نزدیکان خلیفه و روی کار آمدن عمال فاسد و نالایق و پایمال شدن خون هر مزان، رفته رفته سبب او جگیری نارضایتی مردم شهرها شد^{۱۰۰} و به محاصره خانه عثمان انجامید و سرانجام عثمان بن عفان را به کام مرگ فرو برد.

پی‌نوشتها

۱- الجزری، عزالدین ابن الاثیر: اسدالغابه فی معرفة الصحابه (قاهره، الشعب، ۱۹۷۰م)، ۵/۵۹. ۶۰؛ طبری: تاریخ الامم والملوک، ۵۵۱/۲؛ فرای، ریچاردن: تاریخ ایران؛ از اسلام تا سلاجقه، ص ۱۲.

۲- ابن کثیر، ابی‌الفداء و اسماعیل: سیره النبویه، به کوشش مصطفی عبدالواحد (بیروت، داراحیاء، ۱۳۸۶هـ) ۴/۱۷۸؛ اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ۵/۵۹. ۶۰؛ ابن عبدالبر التمری القرطبی، یوسف: الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، حاشیه الاصابه... (مصر، السعاده، چاپ اول، ۱۳۲۸، افست

- چاپخانه مثنی، بغداد) ۳/۲۳، ۲۴، ۵۲۲؛ عسقلانی، احمد بن علی بن حجر: *الاصابه فی تمییز الصحابه* (مصر، السعاده، چاپ اول، ۱۳۲۸ هـ، افست چاپخانه مثنی، بغداد) ۳/۳۶۲-۳۶۱.
- ۳- ابن اعثم، *الفتوح*، ج ۱ و ۲؛ ۷۴/۲؛ *الاصابه فی تمییز الصحابه*، ۳/۳۶۱؛ *اسد الغابه*، ۵/۶۰-۵۹.
- ۴- *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ص ۱۲.
- ۵- *الفتوح* (بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۸۶) ۱ و ۲/۷۴.
- ۶- *تاریخ الامم والملوک*، ۲/۵۸۳.
- ۷- همان، ص ۵۸۳-۵۸۲.
- ۸- *تاریخ یعقوبی*، (بیروت، دارصادر، افست نشر فرهنگ اهل بیت، قم)، ۲/۱۳۳؛ *الفتوح*، ۱ و ۲/۷۶ و ۱۰۸؛ *تاریخ الامم والملوک*، ۲/۵۹۱.
- ۹- *تاریخ الامم والملوک*، ۲/۶۰۸-۶۰۷؛ *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر/ داربیروت، ۱۳۸۵/۱۹۶۵) ۲/۴۱۶.
- ۱۰- *تاریخ یعقوبی*، ۲/۱۴۲؛ *الکامل فی التاریخ*، ۲/۴۳۲، ۴۴۰.
- ۱۱- *تاریخ الامم والملوک*، ۲/۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۲-۶۵۴، ۳/۹.
- ۱۲- مرتدین: قبایل عرب بجز مردم مدینه و مکه و بحرین و برخی از قبایل کُنده و نخع بیشتر مرتد شدند زیرا بعضی از آنان زکات نمی دادند و عده ای منکر زکات بودند و گروهی نیز کافر شدند و با مسلمانان به ستیزه برخاستند. ر.ک: *البده والتاریخ*، (شالون، برتراند، ۱۹۱۶، افست، مثنی، بغداد) ۵/۱۵۱.
- ۱۳- *تاریخ الامم والملوک*، ۲/۶۵۸؛ *الکامل فی التاریخ*، ۲/۴۴۷.
- ۱۴- *الاصابه فی تمییز الصحابه*، ۱/۴۱۴-۴۱۳.
- ۱۵- ابن هشام، *محدث اسحاق: السیره النبویه*، تحقیق مصطفی السقا و دیگران (بیروت، دارالحیاء التراث العربی)، ۴/۷۲-۷۱؛ *طبقات الکبری*، ۲/۱۴۸-۱۴۷؛ *کاندهلوی*، محمّد یوسف: *حیاه الصحابه*، (بی جا، دارالاحیاء، / چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ/ ۱۹۸۶ م) ۲/۴۲۲.
- ۱۶- *تاریخ یعقوبی*، ۲/۱۳۱؛ *الکامل فی التاریخ*، ۱/۳۵۹-۳۵۷.
- ۱۷- *الکامل فی التاریخ*، ۱/۳۶۰-۳۵۸؛ *تاریخ یعقوبی*، ۲/۱۳۲.
- ۱۸- *الکامل فی التاریخ*، ۲/۳۸۹.
- ۱۹- *تاریخ الامم والملوک*، ۲/۵۷۹-۵۷۷.

- ۲۰- همان، ص ۵۸۴-۵۸۳؛ الفتوح، ۱۰۸/۲۱.
- ۲۱- الفتوح، ۱۱۸/۲۱.
- ۲۲- الاصابه فی تمييز الصحابه، ۴۱۵-۴۱۴.
- ۲۳- الكامل فی التاريخ، ۴۲۷/۲.
- ۲۴- الاصابه فی تمييز الصحابه، ۴۱۵-۴۱۴.
- ۲۵- تاريخ الامم والملوک، ۶۲۵-۶۲۴؛ الكامل فی التاريخ، ۴۲۷/۲.
- ۲۶- تاريخ الامم و الملوک، ۴/۳؛ الكامل فی التاريخ، ۴۴۵/۲، ۴۴۸.
- ۲۷- تاريخ الامم و الملوک، ۱۰/۳.
- ۲۸- همان، ۶۵۹/۲، ۶۶۰، ۷/۳-۹.
- ۲۹- همان، ۴۵۳/۳؛ ابن اثیر: الكامل فی التاريخ، ۴۴۵/۲، ۴۴۸.
- ۳۰- همان، ص ۹، ۱۳۲.
- ۳۱- همان، ص ۸.
- ۳۲- همان، ۶۴۸/۲-۶۵۰؛ الكامل فی التاريخ، ۴۴۳-۴۴۲؛ تاريخ ابن خلدون، (بيروت، الاعلامی، بی تا)، ۵۰۶/۱.
- ۳۳- تاريخ الامم و الملوک؛ ۳۰/۳، ۱۲۸، ۲۲۳.
- ۳۴- الطبقات الكبرى (بيروت، دارصادر / داربيروت، ۱۳۸۰/ ۱۹۶۰) ۱۴/۶-۱۳؛ تاريخ الامم و الملوک، ۲۲۳/۳؛ أسد الغابه فی معرفة الصحابه، ۲۸۸/۳؛ تاريخ يعقوبی، ۱۵۱/۲.
- ۳۵- تاريخ يعقوبی، ۱۳۹/۲؛ الطبقات الكبرى، ۳۴۲/۳؛ تاريخ الامم و الملوک، ۵۴۹/۲؛ الكامل فی التاريخ، ۳۸۲/۲؛ بن سلام، ابی عبيد قاسم: كتاب الاموال، تحقيق محمد خليل هراس، (مصر. الكليات الازهرية، چاپ اول، ۱۳۸۸/۱۹۶۸)، ص ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳.
- ۳۶- مفید، محمّد بن نعمان: اختصاص، (قم، منشورات جماعة المدرسين)، ص ۳۴۱.
- ۳۷- ابن شاذان، فضل: الايضاح، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱)، ص ۲۸۰.
- ۳۸- تاريخ الامم و الملوک، ۸۸/۳.
- ۳۹- الايضاح، ص ۲۸۶.
- ۴۰- زمخشری، محمود بن عمر: ربيع الابرار و نصوص الاخبار، تحقيق سليم نعيمی، (قم، شريف رضى، چاپ اول، ۱۴۱۰)، ۷۹۶/۱.

- ۴۱- ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد کوفی اصفهانی: الفارات، تحقیق میرجلال‌الدین حسینی ارموری، (تهران، حیدری، ۱۳۹۵) ۴۹۹/۲.
- ۴۲- ابن شبه، ابوزید عمر بن شبه النمری بصری: تاریخ مدینة المنوره، به کوشش فهیم شلتوت، (مکه، بی‌تا، چاپ دوم، ۱۳۹۹/۱۳۹۹م) ۸۸۷/۳، ۸۹۲: الطبقات الکبری، ۳/۳۴۵، ۳۴۹؛ مسعودی، علی بن الحسین بن علی: مروج الذهب و معادن الجواهر، (قم، دارالهجره، چاپ دوم، ۱۹۸۴)، ۳۲۱، ۳۲۰/۲.
- ۴۳- تاریخ المدینة المنوره، ۳/۸۹۲، ۸۹۳: الطبقات الکبری، ۳/۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶؛ اسدالغابه، ۴/۱۷۶.
- ۴۴- سواد: سواد شامل مناطقی بین موصل تا آبادان و از عذیب در قادسیه تا حلوان بود و از آنجا که سرزمینی سرسبز و پردرخت بود، اعراب آن را سواد می‌نامیدند، معجم البلدان، (بیروت، دارصادر/دارییروت، ۱۳۷۶/۱۹۵۷م)، ۳/۲۷۲.
- ۴۵- الايضاح، ۴۸۶-۴۸۵.
- ۴۶- تاریخ الامم و الملوك، ۳/۱۱۶، ۱۱۷: الکامل فی التاريخ، ۲/۵۰۹.
- ۴۷- حیاة الصحابه، ۳/۲۰۸ به نقل از كنز العمال، ۸/۵۸.
- ۴۸- موالی: اعراب بندگان آزاد شده را «مولی» می‌خواندند. این بردگان پس از آزادی در وضعی بالاتر از برده و پایین‌تر از افراد آزاد قرار می‌گرفتند و از نظر مقررات عمومی مانند برده خرید و فروش نمی‌شدند ولی مانند فرد آزاد ارث نمی‌بردند و در ازدواج نیز مقید بودند به طوری که مولا نمی‌توانست زن آزاد بگیرد و دیه او نصف آزاد بود و در اجرای حدود نیمی از حد بر او اجرا می‌شد. ر.ک: متحن، حسینعلی: نهضت سطوبیه، جنبش ملی ایرانیان...، (تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۱-۱۳۷.
- ۴۹- تاریخ الامم و الملوك، ۳/۲۷۷، ۲۸۸.
- ۵۰- الايضاح، ص ۲۵۱، ۲۵۲: تاریخ الامم و الملوك، ۳/۱۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (داراحیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۹۵۹)، ۱۲/۲۱۴. ابی‌یوسف، یعقوب بن ابراهیم: الخراج، به کوشش احسان عباس، (بیروت، دارالشروق، چاپ اول، ۱۴۰۵/۱۹۸۵)، ص ۱۴۱-۱۴۶.
- ۵۱- تاریخ الامم و الملوك، ۳/۱۰۹؛ الخراج، ص ۵۴.

- ۵۲- تاریخ یعقوبی، ۱۵۴/۲.
- ۵۳- تاریخ الامم والملوک، ۳۳۳/۳.
- ۵۴- الايضاح، ۲۵۱، ۲۵۲.
- ۵۵- تاریخ مدينة المنوره، ۷۴۷/۲.
- ۵۶- همان، ص ۷۴۶.
- ۵۷- تاریخ مدينة المنوره، ۷۴۷/۲.
- ۵۸- همان، ص ۷۴۶.
- ۵۹- طبقات الكبرى، ۲۷۸/۳؛ تاریخ الامم والملوک، ۱۱۱/۳.
- ۶۰- طبری: تاریخ الامم والملوک، ۵۵۱/۲-۵۷۲.
- ۶۱- تاریخ الامم والملوک، ۱۳۸/۳، ۱۷۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱-۲۳۳.
- ۲۳۷؛ تاریخ یعقوبی، ۱۵۳/۲، ۱۵۴.
- ۶۲- تاریخ الامم والملوک، ۸۶/۳.
- ۶۳- لمتون: مالک و زارع در ایران، ص ۷۵، ۷۶.
- ۶۴- تاریخ الامم والملوک، ۱۸۲/۵.
- ۶۵- تاریخ یعقوبی، ۱۵۳/۲، ۱۵۴.
- ۶۶- تاریخ الامم والملوک، ۵۶۵-۵۶۷، ۵۷۰-۵۷۲؛ ۲۲۱/۳، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۱-۲۳۳.
- ۲۳۷؛ الکامل فی التاريخ ۱۷۱/۲، ۱۷۵، ۱۷/۳، ۱۹؛ الفتوح، ۲۵۰/۲.
- ۶۷- تاریخ الامم والملوک، ۱۳۸/۳؛ الخراج، ص ۱۳۵.
- ۶۸- الخراج، ص؟.
- ۶۹- تاریخ الامم والملوک، ۱۳۸/۳.
- ۷۰- همان، ۲۳۳/۳.
- ۷۱- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد، ۱۶۸/۴، ۲۰۳، ۲۰۴؛ ۱۴۷-۱۴۸/۱۷.
- ۷۲- بحارالانوار.... (بيروت، داراحياء التراث العربی، چاپ سوم ۱۹۸۳). ۱۱۸/۴۱ به نقل از المناقب.
- ۷۳- تاریخ یعقوبی، ۱۸۷/۲؛ منقری: نصرین مزاحم، پیکار صفین، ترجمه، پرویز اتابکی (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶)، ص ۱۹۹، ۲۰۰.

- ۷۴- مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲)، ص ۶۳.
- ۷۵- تاریخ الامم والملوک، ۲۵۵-۲۵۰/۳، ۳۲۵، ۵۵۷، ۹۳/۴، ۹۴، ۱۲۷؛ الکامل فی التاریخ، ۳۹/۳-۴۴، ۲۶۴، ۲۷۳، ۳۲۶، ۳۶۷، ۳۸۱، ۳۸۲؛ پیکار صفین، ۲۶.
- ۷۶- دمیر، کمال الدین محمّدين موسى: حياة الحيوان الكبرى (قم، شریف رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۴)، ۷۴/۱؛ الطبقات الكبرى، ۳۴۹/۳.
- ۷۷- حياة الحيوان الكبرى، ۷۴/۱؛ الطبقات الكبرى، ۳۴۷، ۳۴۵/۳.
- ۷۸- حياة الحيوان الكبرى، ۷۵/۱؛ الطبقات الكبرى، ۳۴۸، ۳۴۷/۳.
- ۷۹- طبقات الكبرى، ۳۵۶/۳.
- ۸۰- همان، ص ۳۵۵، ۳۵۶.
- ۸۱- مروج الذهب ۳۷۹/۲؛ الطبقات الكبرى، ۳۵۷، ۳۵۶/۳.
- ۸۲- الطبقات الكبرى، ۳۵۶/۳.
- ۸۳- الکامل فی التاریخ، ۷۵/۳؛ تاریخ ابن خلدون، ۵۵۷/۱؛ الطبقات الكبرى، ۳۵۶/۳.
- ۸۴- الطبقات الكبرى، ۳۵۷، ۳۵۶/۳.
- ۸۵- همان، ص ۳۵۶.
- ۸۶- الطبقات الكبرى، ۳۵۷، ۳۵۶/۳.
- ۸۷- همان، ص ۳۵۶.
- ۸۸- همان، ص ۳۵۷، ۳۵۶.
- ۸۹- مفید، محمّدين محمّدين نعمان: نبرد جمل، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۷)، ص ۱۰۶.
- ۹۰- تاریخ یعقوبی، ۱۶۴/۲.
- ۹۱- تاریخ الامم والملوک، ۳۰۳، ۳۰۲/۳؛ الکامل فی التاریخ، ۷۵/۳؛ نبرد جمل، ص ۱۰۶.
- ۹۲- تاریخ الامم والملوک، ۳۰۷، ۳۰۶/۳.
- ۹۳- تاریخ یعقوبی، ۱۷۳/۲.
- ۹۴- همان، ۱۷۵؛ تاریخ الامم والملوک، ۱۰۹/۳.
- ۹۵- تاریخ الامم والملوک، ۳۳۱، ۳۳۰/۳.

- ٩٦- همان، ص ٣٧١؛ مروج الذهب، ٣٣٧/٢.
- ٩٧- تاريخ الامم والملوك، ٣٢٤/٣؛ الكامل في التاريخ، ١١٠/٣.
- ٩٨- تاريخ الامم والملوك، ٣٢٥/٣؛ الكامل في التاريخ، ١١١/٣.
- ٩٩- تاريخ الامم والملوك، ٢٥٠/٣-٢٥٥، ٣٢٠، ٣٥٨-٣٦٠، ٣٦٨؛ الكامل في التاريخ، ٣٩/٣-٤٤، ١٠١، ١٢٤؛ تاريخ ابن خلدون، ١/٥٦٣، ٥٦٤؛ نبرد جمل، ١١٠-١١١.
- ١٠٠- تساريخ الامم والملوك، ٣/٣٧١-٤٤١؛ تاريخ يعقوبي، ٢/١٤٨، ١٤٩، ١٧٣، ١٧٤؛ مروج الذهب ٢/٣٤٣-٣٣٩؛ الطبقات الكبرى، ٣/٦٤.

